

اشعار انتقادی و اعتراضی رودکی سمرقندی در ادب فارسی

دکتر علی انصاری ساتلو*

چکیده

انتقاد و اعتراض از موضوعات بسیار مهم در شعر است؛ معمولاً انسان از کارهای نیک و پسندیده تعریف و تمجید کرده و کارهای زشت و ناپسند را مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌دهد، عامل اصلی این امر گله‌مندی و نارضایتی از اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه بوده است. در دنیای شاعران، انتقاد و اعتراض مناسب و بجا، از بهترین صفات اخلاقی محسوب می‌شود؛ زیرا یکی از موضوعات مهم در اشعار شاعران، انتقاد و اعتراض صحیح می‌باشد. رودکی سمرقندی ملقب به «پدر شعر فارسی» و «آدم الشعرا» هر چند شاعر معترض و منتقدی سیاسی نیست، اما به عنوان انسانی آگاه در روزگار خویش با استفاده از هنر شاعری، در اشعارش از روزگار و بی‌وفایی دنیا و پیری و تنهایی شکوه و انتقاد نموده است؛ این فرآیند در مقاله حاضر «انتقاد و اعتراض» نام گرفته است. این انتقاد و اعتراض در ادب فارسی شیوه‌ای است که مخصوص رودکی نبوده، بلکه بسیاری از شاعران و نویسندگان پس از وی از قبیل: فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، انوری، عطار و... نیز در این زمینه شعرهایی سروده‌اند. بر این اساس، ادبیات انتقادی و اعتراضی حاصل یک موضوع فکری و اخلاقی است که شاعر یا نویسنده آگاه و روشنفکر در مواجهه با معایب و زشتی‌های حاکم بر جامعه، لب‌به‌سخن گشوده و آنها را در قالب نثر و نظم ادبی با زبان اعتراض‌آمیز بیان می‌کند. هدف در این مقاله، شناسایی و بررسی اشعار انتقادی و اعتراضی شاعر معروف ادبیات کلاسیک ایران، رودکی سمرقندی است تا محورهای اعتراضی و انتقادی این شاعر مورد تحلیل قرار گیرد.

واژگان کلیدی: انتقاد و اعتراض، شعر فارسی، رودکی سمرقندی.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه فرهنگیان استان اذربایجان شرقی Ansari393@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵



مقدمه

از آغاز عهد اسلامی و ورود اعراب به ایران تا اوایل قرن هفتم هجری هر چند سلسله‌های مختلفی بر کشور ایران فرمانروایی داشتند، اما فرهنگ و ادب در سایه سلاطین گوناگون و با حمایت و صلوات بسیاری از پادشاهان رشد کرده و شکوفا شدند و شاعران و نویسندگان بی نظیری چون رودکی، ناصر خسرو، خیام، انوری، خاقانی، نظامی، فردوسی و دیگران مجال پرواز یافتند و تحفه‌هایی به بوستان ادب فارسی هدیه کردند، که بیشتر نوشته‌های منظوم و مثنوی در مدح پادشاهان و وصف جنگ‌ها و فتوحات و ارشاد مردم و منظومه‌های صوفیانه هر چند در سرزمین پهنای پارس سروده و نوشته می‌شد، اما به دلایل آمیزش با زبان عربی سرشار از واژگان عربی بودند و با تسلط سلسله‌های ترک زبان اصطلاحات ترکی-مغولی نیز وارد ادبیات فارسی شد که همه این ویژگی‌های فنی شایسته درنگ می‌باشد. (نگارنده)

«زبان فارسی دری از وقتی در آثار مکتوب قرن سوم و چهارم هجری راه یافت، در میان تحصیل کرده‌های ایرانی تا حدود زیادی از حیث محتوا متأثر از زبان عربی بود، به ویژه شاعران که پس از آشنایی چندین صدساله با دیوان اشعار عرب جاهلی و اسلامی، شروع کردند در همان قالب و اسالیب اشعار عربی، شعر فارسی دری بسرایند. بدیهی است که در این رهگذر تأثیر پذیری هم در شکل و ساخت و هم در محتوا از اشعار شعران عرب در شعر ایشان آشکار است.» (پشت دار؛ ۱۳۸۵، ص ۱۲-۱۱)

شاعران و نویسندگان ادبیات را متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی و روحی خود به عنوان ابزاری نیرومند به کار می‌برده‌اند. هر جا زمان و مکان گویای عشق و شادمانی بوده، بزم‌ها و محافل ادبی به صورت غزلواژه‌های عاشقانه شکوفا می‌شده‌اند و هر جا متناسب با مباحثات و فخر فروشی بوده مدح‌های طولانی و ممل متوگد می‌شده‌اند و هر جا روح شاعر رنجور و آزرده بود، به شکل‌های گوناگون هجو و هزل و شکواییه مسلح می‌شد. شکایت از نامرادیها، ناملایمات زندگی، بی عدالتی‌هاست، ظلم و ستم و ناهنجاری‌های اجتماعی که بازتاب دهنده شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر زمانه شاعر و نویسنده بوده است و به خاطر انتقاد و اعتراضی که بر حاکمیت وارد می‌شده، در نوع ادب مقاومتی و اعتراضی قابل بررسی است. قدمت انتقاد و اعتراض در ادبیات ریشه‌ای تنومند



و کهن دارد، این جریان در ادبیات انگلیسی با عنوان *protest literathe* در ادبیات عربی با عنوان ادب المقاومة و در ادبیات فارسی با عنوان ادبیات اعتراض شناخته می‌شود. قلم فرسایی در این فن از آغاز تولد ادبیات تاکنون تکرار و تکرار شده است ولی بنابر اقتضای محیط نوع اعتراض‌ها متفاوت بوده است، در یک جامعه تیر اعتراض دین و تصوف و ناهنجاری‌های اخلاقی را نشانه گرفته است و در جامعه‌ای دیگر بی‌عدالتی و ناراستی هدف قرار می‌گیرد. از دوره ساسانیان آگاهی ما در باب شعر بیش از ادوار دیگر است. چرا که در این دوره با ظهور کسانی چون رودکی و شهید، شعر دربی با تمام ویژگی‌هایش ولادت می‌یابد و حتی رشد و نما پیدا می‌کند و به بلوغ خویش نزدیک می‌شود. (زرین کوب؛ ۱۳۸۳ ص ۲۲۲)

بیان مسأله

از آن جا که انتقاد و اعتراض، از ادوار گذشته در ادبیات به ویژه در شعر فارسی مطرح بوده و شعر فارسی در طول قرون همواره وسیله‌ای برای انتقاد و اعتراض اکثر شاعران از نارسایی‌های جامعه خویش شده است. شاعران برای بیان و القای مقصود و منظور خویش از ادبیات انتقادی و اعتراضی بهره جسته‌اند. زیرا اعتراض و انتقاد در ادبیات بازتاب پاره‌ای از معضلات اجتماعی را شامل می‌باشد. ادبیات انتقادی و اعتراضی، یکی از ارزشمندترین موضوعات ادبی در طی قرنهای متمادی بوده است؛ چرا که بیان شعر انتقادی و اعتراضی تاثیرگذاری بیشتری در جوامع بشری دارد. لذا در این مقاله با توجه به موضوع آن، به بررسی و نقد و تحلیل اشعار انتقادی و اعتراضی رودکی سمرقندی می‌پردازم که انتقادها و اعتراض‌های موجود در شعر محدودۀ زمانی شاعر با موضوعات مختلف زیر مورد بررسی و نقد و تحلیل قرار می‌گیرد:

«انتقاد و اعتراض از روزگار و ناپایداری دنیا، مرگ، پیری، تنهایی و بی‌کسی، طمع، غفلت از عشق و دلدادگی و...»

ضرورت تحقیق

این تحقیق جنبه نوآوری دارد و درخصوص موضوع این مقاله، پژوهشی جامع و جداگانه صورت نگرفته و هیچ اثر مستقلی در این مورد نوشته نشده است. با وجود تحقیقات ارزشمندی که



پژوهشگران ادب فارسی در مورد رودکی انجام داده اند، تحقیقی مستقل که مبتنی بر بررسی علل و انگیزه گرایش این شاعر به شعر اعتراضی و انتقادی باشد، صورت نگرفته و با توجه به جایگاه والای رودکی در حوزه شعر و ادب فارسی، ضروری است که علاوه بر آنچه ذکر شده، پژوهنده، به این مهم پرداخته است.

پیشینه تحقیق

هیچ پژوهشی بدون آگاهی از پیشینه آن به سرانجام درستی نمی رسد، هر پدیده دارای پیشینه است که بررسی آن، پژوهشگران را در شناسایی و درک چیستی آن یاری می دهد. پدیده سبک انتقادی و اعتراضی وابسته به یکدیگرند و زنجیره تداوم و هویت آن بدون در نظر گرفتن گذشته ای که در آن تکوین و تبلور یافته، به دست نخواهد آمد. پژوهش حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست. به عنوان پیشینه تحقیق می توان به آثاری از قبیل: ناصر خسرو و ادب اعتراض از علی محمد پشت دار، ترانه های خیام از صادق هدایت، مقدمه پرویز اتابکی بر کلیات عبید زاکانی، کتاب مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی از علی اصغر حلبی، اشاره کرد که این تحقیق نیز می تواند راهی برای رسیدن به نکته هایی ناگفته در خصوص موضوع مقاله بگشاید.

با اندیشیدن در محتوا و مضمون اشعار به بسیاری از مسایل تاریخی و سیاسی و اجتماعی زمان شاعر، پی خواهیم برد.

رودکی

جعفر بن محمد بن حکیم عبدالرحمن بن آدم رودکی سمرقندی مکنی به ابو عبدالله از شعرای شیرین زبان فارسی است. وی به سال ۳۲۹ هجری قمری در رودک وفات یافت. از آغاز حیات او و کیفیت تحصیلاتش اطلاع دقیق در دست نیست. مولد رودکی در قریه «بنج» از قرای رودک سمرقند بوده است. او در تنگدستی و ناتوانی و در عین حال نایبایی می میرد، اما این که او آیا مادر زاد نایبنا بوده و یا پس از مدتی، بینایی خود را از دست داده، محل اختلاف است. رودکی بسیار باهوش و تیز فهم بود به طوری که در هشت سالگی، قرآن را به تمامی حفظ کرد و قرائت آن را آموخت. آفریدگار تعالی به او آوازی خوش و صوتی دل انگیز نیز عطا کرده بود، او همچنین در حین آواز خوانی، بربط



نیز می نواخت. محبوبیت خاص رودکی در نزد امیر نصر دوم (پادشاه آل سامان) موجب ثروتمندی شاعر شد، اما به سبب سقوط وزیر ابوالفضل بلعمی، رودکی نیز مورد حسادت سفلگان درباری قرار گرفت و به ورطه ننگون بختی افتاد. معاصران و شعرای پس از رودکی، او را نخستین شاعر بزرگ ایران شمرده اند. رودکی در قصیده استاد بوده و به سبک خاص زمان خود، شعر می سرود که آن را اکنون «سبک خراسانی» می گویند. (فرشاد مهر؛ ۱۳۸۲، ص ۲۰-۱۹)

رودکی شاعر استاد آغاز قرن چهارم است که او را به سبب مقام بلندش در شاعری و به علت پیشوایی پارسی گویان و آغازیدن بسیاری از انواع شعر پارسی به حق «استاد شاعران» لقب داده اند. مهم ترین اثر وی که اکنون جز ایات پراکنده ای از آن باقی نمانده، کلیله و دمنه منظوم است. غیر از این منظومه، رودکی چند منظومه دیگر به اوزان مختلف داشت که گویا هر یک داستانی بود و از آن ها ابیاتی پراکنده داریم و اما از قصاید و غزل های او اکنون اندکی در دست است، تا مگر روزی دست حوادث، دیوان گمشده او را به ما بازگرداند. (صفا؛ ۱۳۷۲، ص ۱۰۴-۱۰۱ با تلخیص)

اصلش از رودکی سمرقند است و ظاهراً در اواخر عمر خود کور گردیده. اولین کسی نیست که به فارسی شعر سروده، ولی نخستین شاعری است که شعرهای پخته ی بسیار گفته و شعر فارسی به واسطه او کمال یافته است. (فروزانفر؛ ۱۳۵۸، ۱۹-۱۸ با تلخیص)

بنابراین رودکی را که نخستین شاعر بزرگ پارسی گوی و پدر شعر فارسی می دانند، بدین جهت است که تا پیش از وی دیوان شعری نداشته است. در اشعار باقیمانده وی، ناپایداری و بی وفایی روزگار، پیری، تنهایی و بی کسی و... مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفته که قابل توجه است.

الف) اوضاع زمان

روزگار

ای آن که غمگنی و سزاواری	واندر نهان سرشک همی باری
رفت آن که رفت و آمد آن که آمد	بود آن چه بود، خیره چه غم داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی ست، کی پذیرد همواری؟
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری



آزار بییش بینی زین گردون
گویی گماشته ست بلای او
ابری پدیدنی و کسوفی نه
فرمان کنی و یا نکنی تو هم
تابشکنی سپاه غمان بر دل
اندر بلای سخت پدید آید
گر تو به هر بهانه بیازاری
بر هر که تو بر او دل بگماری
بگرفت ماه و گشت جهان تاری
بر خویشتن ظفر ندهی، باری
آن به که می یاری و بگساری
فضل و بزرگواری و سالاری
(ق/ص ۱۰۳)

مخاطب رودکی کسانی هستند که از روزگار شاکی اند و در نهان و خلوت اشک می ریزند. از دید وی روزگار ناهموار و کج رفتار است و هرگز راست کردار و اصلاح نخواهد شد. شکایت او از دنیا قطعاً با پیری و تنگدستی او در آخر عمر، مرتبط است. می توان چنین استنباط کرد که رودکی امیدی به اصلاح امور جهان ندارد، زیرا که می گوید: ناله و فریاد آدمیان تأثیری ندارد و انگار که دنیا دشمن کسانی است که زودرنج هستند.

بزرگ ترین دشمن کسانی که کسی را دوست می دارند، همین فلک بدرفتار است و جهان همت در این بسته که عاشقان و دلدادگان را دچار بلا و محنت نماید. از نظر شاعر خورشید آرزوها غروب کرده، جهان تاریک گشته در حالی که ابری پدیدار نیست. یعنی علت و اساس این بلاها بر آدمی نامعلوم است. سرانجام در بیت ماقبل آخر همان سخنی را می گوید که حافظ در قرن ۸ گفته:

اگر غم لشکر انگیزد که خونِ عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
(غزل/ ۳۶۴)

جهان

شاد بوده ست از این جهان هرگز
هیچ کس تا از او تو باشی شاد؟
داد دیده ست ازو به هیچ سبب
هیچ فرزانه تا تو بینی داد؟
(ق/ص ۱۲۲)

با توجه به قصیده‌ی صفحه‌ی قبلی که رودکی گفته:



هموار کرد خواهی گیتی را گیتی ست که پذیرد همواری؟
از دید شاعر هیچ ابن بشری در این جهان شاد نبوده و اصولاً در سرشت این دنیا دادگری وجود
ندارد و هر کس بخواهد دنیا را مطابق کام خود گرداند و آن را از ناسازگاری بیرون بیاورد،
نمی تواند؛ زیرا دنیا با هیچ کس سازگاری ندارد. این ابیات آشکارا نشانگر بدبینی عمیق رودکی
نسبت به دنیا است. که بدین طریق از بی عدالتی و ناسازگاری آن انتقاد نموده و لب به اعتراض
می گشاید.

در منزلِ غم فکنده مفرش ماییم وز آب دو چشم، دل بر آتش ماییم
عالم چو ستم کند ستمکش ماییم دستِ خوشِ روزگارِ ناخوش ماییم
(رباعی / ص ۱۶۷)

شاعر خود را ساکن غمخانه‌ی دنیا می داند و اشک بر دل سوخته‌ی خود می ریزد تا آن را تسکین
دهد. در بیت دوم لحن شاعر به گونه‌ای است که انگار تسلیم ستم روزگار شده و خود را بازیچه‌ی
دستِ آن می داند.

این جهان پاک، خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار؟ که همه کار او نه هموار است
گنیش او نه خوب و چهرش خوب زشت کردار و خوب دیدار است
(ق / ص ۱۲۳-۱۲۲)

هر چند که تأثر رودکی از آیات و احادیث امری بعید و دور از ذهن می رسد، اما بدبینی نسبت به
جهان و اعتماد نکردن به آن مضمونی است که تقریباً تمامی شعرا و نویسندگان به آن اذعان داشتند و
می توان نمونه‌هایی از این طراز اندیشه را در اخبار و آیات نشان داد:

«اهل الدنيا کرب يسار بهم و هم نیام» (علی ع)؛ (۱۳۸۵، ۸۴۷)

اهل دنیا مانند کسانی هستند که سوار بر اسب هستند، دنیا آنان را به پیش می راند و آنان در خواب
غفلتند.

و یا: «وما الحياة الدنيا الا متاع العرور» (آل عمران؛ ۱۸۵)



و نیست زندگی دنیوی چیزی جز اسباب فریب.
و یا این حدیث نبوی: «الدنيا حُلْمٌ» دنیا خواب است.

مهر مفکن برین سرای سپنج کاین جهان پاک، بازی نیرنج
نیک او را فسانه واری شو بر او را کمرت سخت بتنج
(ق/ص ۱۲۶)

در این دو بیت جهان و کار جهان سراسر نیرنگ و فریب قلمداد شده. نیکی او افسانه‌ای بیش نیست و حتی آنگاه که روزگار روی خوش نشان بدهد، بایستی در برابر او کمر خود را تنگ بست و مراقب خود بود.

ب) ناگواری‌های زندگی

پیری

سپید برف برآمد به کوهسار سیاه و چون درونه شد آن سرو بوستان آرای
و آن کجا بگوارید ناگوار شده ست و آن کجا نگزایست، گشت زود گزای
(ق/ص ۱۱۸)

شاعر از پیری خود شکایت می‌کند و می‌گوید: موی سیاه، سفید و قد سرو کمان شد. آنچه خوشگوار بود، ناگوار و آنچه زیانی نداشت، زیانمند شد. رودکی در باره پیری در جای دیگر گفته است:

سرو بودیم چندگاه بلند گوژ گشتیم و چون درونه شدیم
(شعار؛ ۱۳۶۵، ص ۱۲۰)

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود نبود دندان، لا، بل چراغ تابان بود
سپید سیم زده^۱ بود و در و مرجان بود ستاره‌ی سحری بود و قطره باران بود

^۱ زده: زدوده، صیقل خورده، زدن: صیقل دادن. در بعضی از منابع به صورت «سپید سیم رده» آمده است؛ یعنی ردیفی از نقره‌ی سپید. (امامی؛ ۱۳۷۳، ص ۱۱۸)



یکی نماند کنون زان همه بسود و بریخت
جهان همیشه چنین است، گردِ گردان است
همان که درمان باشد به جای درد شود
کهن کند به زمانی همان کجا نو بود
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
همیشه تا بود آیین گرد گردان بود
و باز درد همان کز نخست درمان بود
و نو کند به زمانی همان که خُلقان^۱ بود
(ق/ص ۱۱۱-۱۱۲)

رودکی گویا این قصیده را در دوران پیری و تنگدستی سروده که با بیان نمودن سائیدگی و فرو ریختن دندان هایش بر پیری خویش اظهار تأسف کرده و با تصویر پی در پی و تشبیهات متعدّد، سپیدی و تابناکی دندان‌های خود در روزگار جوانی‌اش را توصیف می‌کند و حالت نحوستی که به آن اشاره می‌دارد، ظاهراً به دندان‌هایش متعلّق نبوده، بلکه منظور شاعر گلایه از شومی و نحوست روزگار و بلای گردش دوران است که دامنگیر وی شده است. توجه شاعر به ناپایداری دنیا و گردش روزگار و عدم ثبات آن و دگرگونی کار عالم بوده که به دگرگونی حال وی نیز تأثیر گذاشته و به زندگی درباری خود و غرق بودن در ناز و نعمت اشاره می‌کند که حسرت بر عمر سپری شده خود را دارد.

مرگ

به سرای سپنج مهمان را
زیر خاک اندرون‌ت باید خُفت
دل نهادن همیشگی، نه رواست
گرچه اکنونت خواب بر دیاست
با کسان بودن‌ت چه سود کند؟
که به گور اندرون شدن تنهاست
(ق/ص ۱۲۱)

نگاه رودکی به مرگ، نگاهی خیّامی است. او نیز همچون خیّام مرگ را زشت و نقطه‌ی پایان زندگی می‌داند. این تلقی از مرگ نتیجه یک برداشت مادی نسبت به این پدیده است. و چون دوره‌ای که رودکی در آن زندگی می‌کند، دوره‌ای است که هنوز حکومت پادشاهان خراسان با

^۱ خُلقان: کهنه و مندرس. (مُعین)



خلفای بغداد رابطه سیاسی و فکری ایجاد نکرده، اندیشه‌ها و تعالیم اسلامی در خراسان نفوذ چندانی نداشته و اصولاً خوشباشی، میل به زندگی، غنیمت دانستن دم و... یکی از پایه‌های فکری مردم آن عصر به شمار می‌آید.

در نظر رود کی مرگ به معنی تنهایی و بی‌کسی است و تنها یار آدمی در گور، مور و مگس می‌باشند. البته دو بیت آخر گویای این نکته است که شاعر از فقر و تنگدستی شکایت می‌کند و دیگر کسی توجهی به چهره‌ی زرد بیمار و فقیر او نمی‌کند.

یار تو زیر خاک مور و مگس بدل آن که گیسوت پیراست
آن که زلفین و گیسوت پیراست گرچه دینار یا درمش بهاست
چون تو را دید زردگونه شده سرد گردد دلش نه نایناست
(همان/ص ۱۲۲)

«این شعر به راستی وحشت‌انگیز است، به اندازه‌ای برهنه و سرد و تلخ است که بعضی قطعه‌های زهر آگین شعرای متجدد مغرب زمین، چون ادگار آلن پو و بودلر را به یاد می‌آورد.» (نُدوشن؛ ۱۳۵۵، ۱۶۴)

ما همه خوش خوریم و خوش خُسیم تو در آن گور تنگ، تنهایی
نه چنان خفته‌یی که بر خیزی نه چنان رفته‌یی که باز آیی
(ق/ص ۱۳۷)

مصراع آخر مؤید این نکته است که نگاه شاعر به مرگ نگاهی مادی است و اعتقادی به زندگی دوباره و حشر و نشر ندارد. مرگ را از آن جهت ناپسند می‌داند که آن را پایان همه چیز می‌داند.

تو چگونه جهی؟ که دست اجل به سر تو همی زند سرپاش^۱
(ق/ص ۱۱۷)

این دو بیت نیز از لحاظ اعتقادی، ختام گونه است.

نارفته به شاهراه وصلت گامی نایافته از حُسن جمالت کامی
ناگاه شنیدم از فلک پیغامی کز حُم فراق نوش بادت جامی
(رباعی/ص ۱۵۴)

^۱ سرپاش: سرپاشند، گرز گران. (مُعین)



این رباعی یادآور رباعی زیر از خیّام است:

افسوس که بی‌فایده فرسوده شدیم
دردا و ندامتا که تا چشم زدیم
وَز داسِ سپهر سرنگون سوده شدیم
نابوده به کام خویش، نابوده شدیم
(رباعی / ۲۰)

جمله صید این جهانیم ای پسر
هر گلی پژمرده گردد زو، نه دیر
ما چو صَعوه، مرگ بر سانِ زَعَن
مرگ بفشارد همه در زیرِ عَن^۱
(ق / ص ۱۲۷)

شاعر آدمی را صید مرگ می‌داند و معتقد است که مرگ، همه را چون پرنده‌ای کوچک، اسیر چنگال خود می‌کند. از دید وی رفتن به گور و عالم مرگ مانند له شدن در زیر سنگ عَصاری ناگوار و دردناک است.

زندگانی چه کوتاه و چه دراز
هم به چنبر گذار خواهد بود
خواهی اندر عَنّا و شدّت زی
خواهی اندک تر از جهان پذیر
این همه باد و بود تو خواب است
این همه روز مرگ یکسانند
نه به آخر بمرّد باید باز؟
این رَسَن را اگر چه هست دراز
خواهی اندر امان به نعمت و ناز
خواهی از ری بگیر تا به طراز
خواب را حکم نی، مگر به مَجاز
نشناسی ز یکدیگرشان باز
(ق / ص ۱۲۱)

رودکی در چند جا زندگی را به خواب که مجازی نیست تشبیه کرده است. این تصوّر از زندگی نشان دهنده نوعی پوچ‌انگاری و بی‌اعتمادی نسبت به آن است. همان گونه که گفته شد علت عمده‌ی آن: اعتقاد نداشتن به زندگی پس از مرگ است که نقطه‌ی مقابل دیدگاه عرفانی به زندگی است، که دنیا را مجاز می‌داند و معتقد به زندگی.

^۱ عَن: سنگ عَصاری. (مُعین)



تنهایی و بی‌کسی

جز حادثه هرگز طلبم کس نکند یک پُرسشِ گرم جز تبم کس نکند
ورجان به لب آید، به جز از مردم چشم یک قطره‌ی آب بر لبم کس نکند
(رباعی / ۱۶۷)

اعتراض و انتقاد رودکی از تنهایی و بی‌کسی خود است که این چنین شکایت کرده و می‌گوید: تنها کسی که طالب اوست غم و اندوه و حادثه‌ی بد است. فقط تب و بیماری است که گرم و صمیمی، حالی از او می‌پرسد و آنگاه که جان به لب شده، تنها مردمک چشم است که با قطره‌ی اشکی حرارت بدن او را کم می‌کند.

ج) رفتارها و منش‌ها

۱- غفلت از عشق و دلدادگی

روی به محراب نهادن چه سود؟ دل به بخارا و بُتان طراز
ایزد ما و سوسه‌ی عاشقی از تو پذیرد، پذیرد نماز
(ق / ص ۱۲۷)

انتقاد رودکی از کسانی است که توجه به محراب و عبادت آنان را از لذت عشق و عاشقی غافل نموده است. البته باید اضافه کرد مخاطب شاعر، کسی است که روی در محراب و دل در زیبا رویان طراز دارد و عبادت او قلبی نیست.

۲- طمع

تا کی گویی که اهل گیتی در هستی و نیستی لئیمند؟
چون تو طمع از جهان بُریدی دانی که همه جهان کریمند
(ق / ص ۷۱)



در دیوان این شاعر به ندرت می‌توان بی‌تی را با مضمون پند و نصیحت پیدا کرد که این دو بیت جزو معدود ابیاتی از این دست می‌باشند. شاعر از کسانی انتقاد می‌کند که چشم طمع به دیگران دارند و وقتی انتظارشان برآورده نمی‌شود، آنان را لئیم می‌خوانند.

«اندیشه‌ی شاعر از فرا رسیدن پیری ناگزیر، شوم بودن سرنوشت و انتساب آن به آسمان و شومی کیوان را فریاد می‌آورد. آیا این «شکسته بیابان» که روزی «باغ خرم» بوده است، تصویری از چهره‌ی خسته و پر چین و شکن سراینده نمی‌تواند بود، که گذشت روزگاران آن را چنین فرسوده و ویران کرده است؟ یاد گذشته بر قصیده حکمفرما می‌شود، یاد زندگانی شادمانه و سرشار از عیش و لذت بخارا، در جوی مولیان، در کنار امیر خراسان و محتشمان و حسرت بر آن روزگاران.» (یوسفی؛ ۱۳۷۱، ص ۲۰-۱۹ با تلخیص)

این ابیات که در واقع حسرت‌نامه و شکوائیه‌ای از روزگار گذشته و آنچه را که در حال حاضر هست، قطعاً مربوط به دوران پیری شاعر است که شاعر با حسرت از آن یاد می‌کند. یعنی این که از وضعیّت فعلی ناخرسند و گلابه‌مند است.

رودکی گذشته‌های خود را به «درمان، سرزمین نو، باغ خرم» و پیری خود را به «درو، سرزمینی کهنه و ویران و شکسته بیابان» تشبیه می‌کند. گذشته از پیری، «فقر» پدیده‌ای است که همواره با پیری، عارض او شده، چرا که در بیت پایانی قصیده می‌گوید:

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا و انبان بود
(ق/ص ۱۱۲)

و همچنین در بیت زیر که می‌توان با احتیاط آن را دلیلی بر بینا بودن در نیمه‌ی اول زندگی او تلقی کرد بایستی گفت که یکی از علل شکایت از روزگار، نابینا شدن باشد.

همیشه چشمم، زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود
(همان)

البته شکایت از فقر نکته‌ای است که باید بر روی آن تأمل نمود. رودکی به کرات از دریافت صله‌های فراوان از سوی امرا و سلاطین سخن به میان آورده و علّتی که می‌تواند فقیری و تنگدستی او در نیمه‌ی تاریک زندگی‌اش را توجیه کند، قطع ارتباط با دربار سامانی و حتی طرد و رانده شدن



از آن جا باید باشد. اگر این استنباط درست باشد، بایستی آن را نیز به علل انتقاد از روزگار، اضافه نماییم.

نتیجه‌گیری

رودکی شاعر درباری عهد سامانیان است. عهدی که هنوز خاندان‌های ایرانی عهده‌دار امر حکومت بودند، فرهنگ ایرانی و گرایش به اندیشه‌هایی چون غنیمت دانستن دم، نکوهش ریا، خوشباشی و... بر دیدگاه‌های دیگر غلبه داشت. این شاعر در قصیده‌ی مشهوری با مطلع: «مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود» به زندگی درباری خود و غرق بودن در ناز و نعمت اشاره کرده است. این دسته از شعرا که وابستگی قابل توجهی به دستگاه‌های قدرت دارند، طبعاً نمی‌توانند نماینده‌ی ادب اعتراض و انتقاد اجتماعی باشند. چرا که موضوع اصلی در این نوع از آثار انتقاد از وضع نابسامان موجود بوده و مخاطب اصلی آن پادشاهان و مراکز قدرت می‌باشد. در سروده‌های رودکی با شکوه و شکایت مواجه هستیم، اما سطح این شکایت‌ها بیش از آنچه که توده‌ی مردم نیز نسبت به آن منتقد و ناراضی هستند، بیش نیست. شکایت شاعر از پیری، جبر زندگی، نزدیک شدن هنگام مرگ، بی‌وفایی دنیا، ریاکاری و مسایلی از این نوع است. مضامینی که حتی از ذهن مردم سطحی‌نگر و عامی نیز خطور می‌کند. شعر این دوره، عموماً عرصه‌ی اندیشه‌های پیچیده‌ی فلسفی از نوع خیّامی نیست. زیرا که ادب فارسی در آغاز راه خود قرار دارد و هنوز مراتب کمال خود را نپیموده است. در اشعار نوعی بدبینی نسبت به زندگی وجود دارد. چون عموماً همه‌ی مردم آن را ناپایدار و غیرقابل اعتماد می‌دانند. «عقل حکم می‌کند و تجربه معلوم می‌سازد که همه چیز در جهان بد است و مقدار شرها و بدی‌ها بر نیکی و خیرات رجحان دارد و اگر جز این بود بدی و درد حاکم بر عالم نبود و انسان این همه ناله سر نمی‌داد و سخن از اغتنام فرصت نمی‌گفت و در جستجوی شادی نمی‌رفت، زیرا انسان چیزی را که با خود دارد و در دسترس او است، نمی‌جوید، بلکه چیزی را که وجود ندارد یا اگر وجود دارد، به دست آوردنش دشوار است.» (حلی؛ ۱۳۶۸، ص ۲۳۵)

بر اساس آنچه از سرودهای رودکی به چشم می‌خورد «آرتور کریستین سن» چنین گفته: «تحت تأثیر تفکرات جدید (یعنی افکار مسیحی، مانوی و هندی) خوش‌بینی که بنیان دین زردشتی و محرک



مردمان به کار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد. میل به ژهد و ترک دنیا که در فرقه‌های مخالف آیین زرتشت، رواجی تمام داشت، رفته رفته وارد آیین زرتشتیان گردید و بنیان این دیانت را بر انداخت... در این وقت، زروانیت^۱ که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود، موجب شد که مردمان اعتقاد بر جبر پیدا کرده و این اعتقاد به منزله ژهدی جانگزای بود که روح مزد یسنای قدیم را از پای در آورد.» (کریستین سن؛ ۱۳۱۷، ص ۳۰۴-۳۰۳)

منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- اسلامی ندوشن، محمدعلی: ۱۳۵۵، جام جهان بین، انتشارات توس، تهران، چاپ چهارم.
- امامی نصرالله: ۱۳۷۳، استاد شاعران رودکی، (شرح حال، گزیده اشعار با توضیح و گزارش)، انتشارات جامی، تهران.
- پشت‌دار، علی محمد: ۱۳۸۵، ناصر خسرو و ادب اعتراض، انتشارات خدمات فرهنگ صبا، تهران، چاپ اول.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد: ۱۳۷۴، دیوان، به تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی، زوآر، تهران، چاپ نهم.
- حلبی، علی اصغر: ۱۳۶۸، تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم.
- رودکی سمرقندی، جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمان بن آدم: ۱۳۷۷، رودکی استاد شاعران، تألیف نصرالله امانی، انتشارات شهید چمران اهواز، چاپ سوم.
- رودکی سمرقندی، جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمان بن آدم: ۱۳۶۵، گزیده ی اشعار رودکی، پژوهش و شرح از جعفر شعار و حسن انوری، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین: ۱۳۸۳، از گذشته ادبی ایران، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوم.
- صفا، ذبیح‌الله: ۱۳۷۲، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات سخن، تهران، چاپ دوازدهم.

^۱ در اوستا زروان را در ردیف دیگر ایزدان نام برده اند و از آن فرشته ی زمانه ی بیکرانه اراده شده است. (مُعین)



- علی بن ابیطالب (ع)؛ ۱۳۸۵، نهج البلاغه، با ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- فرشاد مهر، ناهید: ۱۳۸۲، زندگینامه‌ی شاعران نامی ایران، نشر محمد (ص)، تهران.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: ۱۳۶۱، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: ۱۳۵۸، سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ سوم.
- کریستن سن، آرتور: ۱۳۱۷، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، انتشارات رنگین، تهران، چاپ دوم.
- مُعین، محمد: ۱۳۶۳، فرهنگ فارسی، انتشارات مُعین، تهران، چاپ نهم.
- هدایت صادق: ۱۳۴۲، ترانه‌های خیام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم.